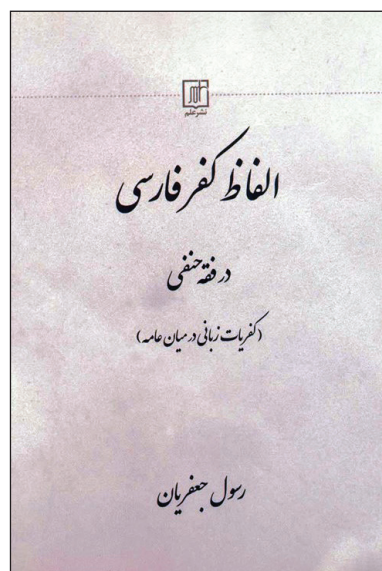


# الفاظ کفر فارسی در فقه حنفی: بایسته های زبانی

۲۳۷-۲۵۲

**چکیده:** به تازگی، کتابی با نام **الفاظ کفر فارسی در فقه حنفی** (کفریات زبانی در میان عامه) به کوشش دکتر رسول جعفریان چاپ شده است. این کتاب حاصل گردآوری پاره ها و جمله های فارسی از نوشته های فقه حنفی است. این پاره های فارسی از نگر زبانی و زبان شناختی ارزشمند است و ویژگی های کهن و صورت های نامعمول را می بازمی نماید. علی رغم این ارزشمندی، بخشی برای جنبه زبانی این جملات فارسی اختصاص داده نشده است. از سوی دیگر، این کتاب هیچ نمایه ای ندارد، و حتی فهرستی از واژه ها و عبارات مهم فارسی نیز گردآوری و به دست داده نشده است. در این نوشته کوشیده شده است تا به شماری از ویژگی های زبانی این نوشته اشاره و بخشی از نادرستی های تصحیحی این نوشته و شکل درست آن ها پیش رو نهاده شود. افزون بر این، فهرستی برای واژه ها و عبارات مهم فارسی از نگر زبانی نیز فراهم آورده شده است.

**کلیدواژه:** عبارات فارسی در نوشته های عربی، توضیحات زبانی، **الفاظ کفر فارسی در فقه حنفی**، عبارات فارسی متقدم، نوشته های فقهی



**Persian Words of Blasphemy in Hanafi Jurisprudence: Linguistic Requirements**  
Milad Bigdeloo

**Abstract:** Recently, a book named Persian blasphemy words in Hanafi jurisprudence (linguistic blasphemy among the public) has been published by Dr. Rasool-e Jafarian. This book is the result of collecting Persian sentences from the writings of Hanafi jurisprudence. These parts of Persian are valuable from the linguistic point of view and they indicate the old features and unusual forms. Despite this value, a section has not been dedicated to the linguistic aspect of these Persian sentences. On the other hand, this book has no index, and even a list of important Persian words and phrases has not been compiled and provided. In this article, an attempt has been made to point out some of the linguistic features of this book and to point out some of the incorrect corrections of this work and their correct form. In addition, a list of important Persian words and phrases from a linguistic point of view has also been provided.

**Keywords:** Persian phrases in Arabic writings, linguistic explanations, Persian blasphemy words in Hanafi jurisprudence, early Persian phrases, jurisprudential writings

ألفاظ الكفر الفارسيّة في الفقه الحنفي: المتخصّصات اللغويّة  
ميلاد بيگدلو

الخلاصة: صدرَ حديثاً كتابٌ بعنوان ألفاظ الكفر الفارسيّة في الفقه الحنفي (كفريات لغويّة في أوساط العامّة) من تأليف الدكتور رسول جعفریان.

وهذا الكتاب هو حصيلة تجميع عبارات ومُجمل فارسيّة من متون الفقه الحنفي. وهذه المقاطع الفارسيّة لها قيمتها من الناحية اللسانيّة واللغويّة، حيث إنّها تزيل ما يكتنف المفردات القديمة والصور غير المتعارفة من الإبهام. إلّا أنّه وعلى رغم هذه الأهميّة لم يتمّ تخصيص قسم لبيان الناحية اللغويّة لهذه الجمل الفارسيّة.

ومن ناحية أخرى يخلو هذا الكتاب من أيّ نوع من الفهارس، بل حتّى لم يتمّ تهيئة فهرس للمفردات والعبارات الفارسيّة أيضاً. وفي هذه المقالة سعى الكاتب للإشارة إلى عددٍ من الخصائص اللغويّة لهذا الكتاب، وإلى بعض الاشتباهات التصحيحيّة وتقديم الشكل الصحيح لها. يضاف إلى ذلك اشتغال المقالة أيضاً على فهرستٍ للمفردات والعبارات الفارسيّة المهمّة من وجهة النظر اللغويّة.

المفردات الأساسيّة: العبارات الفارسيّة في الكتابات العربيّة، التوضيحات اللغويّة، ألفاظ الكفر الفارسيّة في الفقه الحنفي، العبارات الفارسيّة المتقدّمة، الكتابات الفقهيّة.

به تازگی، کتابی با نام الفاظ کفر فارسی در فقه حنفی (کفریات زبانی در میان عامه) به کوشش دکتر رسول جعفریان در ۲۲۴ صفحه و شمارگان ۵۵۰ نسخه از سوی نشر علم به چاپ رسیده است. این کتاب شماری از پاره‌ها و جمله‌های فارسی را در نوشته‌های فقه حنفی (مانند محیط برهانی، فتاوی تاتارخانیه و شماری از رساله‌های دیگر) دربردارد. الفاظ فارسی در زمینه طلاق و سوگند نیز به این نوشته‌ها افزوده شده است. دو هدف سبب گردآوری این پاره‌ها دانسته شده است: هدف نخست و مهم‌تر از نگر جامع آن ارزش مندی و نقش این پاره‌ها در «بازنمایی ادبیات فارسی دینی و مذهبی عامیانه میان مردم» و دیگر «کمک به فهم بحث تکفیر در مذهب حنفی» (جعفریان، ۱۴۰۰: ۱۱). چنانکه در رویه پشتی کتاب یاد شده است، این نوشته‌ها برکنار از ارزش مندی از نگر دینی، در بررسی زبان و نوشته‌های پس از سده پنجم سودمند و از دید زبان‌شناختی نیز ارزشمند است. جعفریان (۱۴۰۰) در پیشگفتار خود بر این کتاب از مسائلی مانند «تنوع بستر تکفیر در مسلمانان» از نظر در زمانی، «ریشه‌های تاریخی کفریات زبانی در مذهب حنفی»، «معیارهای تکفیر در کفریات زبانی»، «آثار مکتوب در باره الفاظ کفر در فقه حنفی» سخن گفته است.

چنانکه خود جامع این جملات گفته است، این نوشته‌ها از نظر زبانی و بررسی‌های زبان فارسی و مسائلی دیگر درباره آن ارزشمند است؛ علی‌رغم این ارزش مندی، به جنبه‌های زبانی این نوشته‌ها پرداخته نشده است. همین کم بود توجه به مسائلی زبانی سبب شده است تا نادرستی‌های تصحیحی نااندکی نیز در این اثر راه یابد. از سوی دیگر، این کتاب هیچ نمایه‌ای ندارد، و حتی فهرستی از واژه‌ها و عبارات مهم فارسی نیز گردآوری و به دست داده نشده است.

نگارنده، در این نوشته، می‌کوشد تا به شماری از ویژگی‌های زبانی این نوشته اشاره کند و بخشی از نادرستی‌های تصحیحی این نوشته و شکل درست آن‌ها را پیش‌رو نهد. افزون بر این، فهرستی از واژه‌ها و عبارات مهم فارسی از نگر زبانی نیز پیش نهاد خواهد شد.<sup>۱</sup>

### نکته‌های زبانی

- صص ۴۷، ۵۳

اگر کسی به فارسی گفت: «خدا برای داد استاده است، او برای داد نشسته [در اصل: نشسته] است»؛ این کفر است.

اگر به مردی گفته شود، نماز بخوان، ... بگوید: «سرنماز من نشسته ام [در اصل: نشسته ام] ...» ... کفر است.

۱. نوشته‌های میان دو قلاب «[]» در متون کتاب افزوده جامع این نوشته‌ها است. نوشته‌های میان <> افزوده نگارنده این مقاله است.

✓ «نشستن» (> *niš-* فارسی میانه > *had-* فارسی باستان) در نمونه های بالا به گونه «نشستن» درست است و مشتقات آن در نوشته های کهن به چشم می خورد:

«نوح [...] با این هشتاد تن کی بدو بگرویده بودند اندران کشتی نشستند» (ترجمه تفسیر طبری، ریزفیلیم شماره ۸۲۷ [۶۲۳۰]: ۸۶ ب).

«[مالک بن دینار] یک سال اندر مسجد آدینه دمشق بنشت» (سمرقندی، ۱۳۵۴: ۲۱۲).

«خدای - عز و جل - یاد کرد فضل مجاهدان بر نشتگان که ایشان جهاد نکنند» (اسفراینی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۵۴۱).

«بیرون آوردیم از او دانه ای نشسته<sup>۲</sup> [=مُتْرَاکِبًا]» (ترجمه قرآن ماهان، ۱۳۸۳: ۹۶).

«دیگر از مشایخ گاز یارگاه شیخ ابوالحسن سوهان آزن بود. در مسجد جامع ما نشتید» (انصاری هروی، ۱۳۶۲: ۵۳۱ [ضبط نسخه الف]).

در شماری از گویش های ایرانی نو نیز «نشستن» بدین گونه به کار برده می شود؛ برای نمونه، در: گردی (حسن دوست، ۱۳۸۹، ج ۱: ۹۲۷)، بافت (فرهادی راد، ۱۳۸۲: ۲۰۲)، اولار، ساری (کیا، ۱۳۹۰: ۸۰۳).

- صص ۴۷، ۴۹

ما با تو به حکم خدای کار می کنم.

اگر ما دروغ می گویم [کذا]، خدا دروغ می گوید.

✓ در این دو نمونه، پایانه اول شخص جمع به گونه نادر «-م» نمود یافته است. نمود آن بدین گونه در نوشته های کهن دیگر نیز دیده می شود:

پیدا کردم [=بَيَّنَّا] (ترجمه تفسیر طبری، ریزفیلیم شماره ف ۸۲۷ [۶۲۳۰]: ۹۳ الف)، «بشت بخدای بازکردم [=تَوَكَّلْنَا]» (بخشی از تفسیری کهن به پارسی، ۱۳۷۵: ۱۳۳)، بیافریدمش [=خَلَقْنَا] (ترجمه قرآن ماهان، ۱۳۸۳: ۱۹۲).

برای نمونه های دیگر، نیز نک. لازار، ۱۹۶۳، §۳۳۵؛ صادقی، ۲۰۱۵: ۲۴۲-۲۴۳؛ صادقی و حاجی سیدآقایی، ۱۳۹۰: ۱۹-۲۲.

- ص ۵۶

آنها که علم می آموزد [ند] داستانها است که می آموزند.

✓ در این نمونه نیز، پایانه «-د» به «آنها» برمی گردد و البته درست است. این پایانه نادر سوم شخص

جمع در نوشته های کهن دیگر نیز به چشم می خورد:  
برای نمونه های کاربرد «-د» به جای صورت معمول «-ند» (پایانه سوم شخص جمع)، نک. صادقی و حاجی سیدآقایی، ۱۳۹۰: ۴۰-۴۱.

- ص ۴۹

با فلان خدای و فرشتگان [در اصل: فرستگان] و هیچ کس برنیاید.  
✓ این ضبط (اگر حاصل کم کوشی رونویسنده در نقطه گذاری نباشد) همانند ریخت پهلوی این واژه، یعنی *frēstag* (مکنزی<sup>۳</sup>، ۱۹۸۶: ۳۴) با [s] است. نمونه هایی دیگر از همین تلفظ در نوشته های کهن دیده می شود، مانند «فریسته» در ترجمه تفسیر طبری، دست نوشت کتابخانه ملی پاریس (۵۶۳ هـ، میکروفیلم شماره ۶۲: ۲۳، ۵۹، ۷۵، ۸۷)، تفسیر کهن نجف به شماره ۲۹۵۳۸ مکتبه الحیدریه (در: آقامحمدی، ۱۳۹۷: ۶۰) و قصص الأنبیاء نیشابوری (به نقل از حاجی سیدآقایی، ۱۳۸۹: ۹) و «فرسته» در قرآن مترجم شماره ۶۳۱ (ص ۶۶۵) و قصه سلیمان (ابویعقوب تبریزی، ۱۳۹۸: ۵۸ [حاشیه]).

- صص ۶۳، ۸۹

من چه کرده که توبه می باید کرد.

روهان که پاس شده.

✓ در جملاتی از این دست، در سطح روساخت، چنین می نماید که پایانه افعال حذف شده است. البته شاید بتوان این گونه از جمله ها را به ساخت ارگاتیو فارسی میانه شبیه دانست. نمونه هایی از این ساخت را رواقی (۱۳۴۸) در مقاله ای گرد آورده است. در «من به وی بگروندی» نیز شاهد همین ساخت هستیم؛ «بگروندی» در اصل «بگرویدی» بوده است و طی فرآیند چندگانه آوایی به «بگروندی» بدل شده است. این دگرگشتگی آوایی نظیر تبدیل پایانه *-ēd* به *-and* است (نک. حاجی سیدآقایی، ۱۳۹۱: ۵۳).

- ص ۷۸

خدای را کیست که از وی بترسم.

✓ در این دو نمونه، پس اضافه «را» پس از نهاد آورده شده است<sup>۵</sup>. نمونه های این امر در نوشته های کهن دیگر نیز دیده می شود. برای نمونه، در تفسیر بصائر یمنی (به نقل از بیگلرلو، ۱۴۰۰: ۳۰۲):  
ایشان را بتان را می پرستیدند» (ج ۲: ۶۱۱):

«آنان که شما را ایشان را به خدایی می خوانید نتوانند که شما را یاری دهند» (ج ۲: ۶۴۳).

3. Mackenzie

4. ergative

۵. در نمونه ای دیگر نیز، پس اضافه «را» در دو جایگاه (پس از مفعول مستقیم و مفعول غیرمستقیم) به کار رفته است: «خود را دوزخ

- ص ۵۹

همچنین نم، طلاق مراده.

همچنین نم از من بیرون آی.

همچنین نم، با مم صحبت مدار.

✓ در این نمونه ها، اگر حاصلِ نادرستی تاییبی یا نوشتاری نباشند، با افزودگی n غیر اشتقاقی روبرو هستیم. برای نمونه های این پدیده زبانی، نک. صادقی، ۱۳۸۳.

- ص ۹۴

هرگاه که ترا بینم مرا تپ آید!

✓ در این نمونه، «تپ» دگرگشته «تب» است، و b- تحت تأثیر همخوان بی واک پیشین خود به p بدل شده و همگون شده است. نمونه هایی از این دگرگشتگی در نوشته های دیگر نیز به چشم می خورد؛ برای نمونه های تبدیل b به p، نک. بیگدلو، ۱۴۰۱؛ لازار، ۱۹۶۳: ۱۴۲.

- ص ۹۲

رجل قال لامرأته: یا کافرة یا یهودیة یا مجوسیة! فقالت: هم چنینم، او قالت: هم چنینم، طلاق ده مرا. ✓ در نمونه بالا، «هم چنینم» و «هم چنینم» هر دو به «زن» (اول شخص مفرد) بازمی گردد. اگر این ضبط درست باشد، می توان گفت که تلفظ فعل ربطی پی بستی اول شخص مفرد به هر دو گونه [-ēm] / «-یم» (مطابق با فارسی میانه؛ ویر، 2007: 947) و [am / -em] «-م» رایج بوده است. «-یم» در نمود پایانه اول شخص مفرد و فعل / ضمیر پی بستی این شخص در نوشته های دیگر نیز دیده می شود؛ برای نمونه های آن، نک. صادقی و حاجی سید آقایی، ۱۳۹۰: ۶.

- صص ۱۵۲، ۱۵۷

اگر کسی گوید که ... قرآن خمر را پلیت [پلید] نساخته است ... انکار آرد.

اگر کسی کتاب فقه و حدیث و غیره نسبت بطلان و کذب و پلیتی [پلیدی] کند ... او کافر شود.

✓ در این دو نمونه، همخوان واک دار d در جایگاه پایانی به t بدل شده است. این دگرگشتگی در شماری از گویش های کنونی نیز دیده می شود؛ برای نمونه، -daryā pa kočak e čalapp-ag palit na، برای بی واک شدگی d در جایگاه پایانی در فارسی، نک. bit (بلوچی؛ جهاننیده، ۱۳۹۶، ج ۱: ۵۸۰)؛ برای بی واک شدگی d در جایگاه پایانی در فارسی، نک. ویندفور، ۲۰۱۱: ۱۴۰-۱۴۲.

6. progressive assimilation

7. Lazard

8. Weber

9. Windfuhr

- صص ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۳

اگر کسی کلاه مجوس که رسم آنها [به جای «آنها»] هست به سر خود اندازد، کافر شود.  
اگر کسی ... رسمیات آنها [آنان] اختیار کند ... کلمه کفر صادر شود.  
همین شخص از همان کسان است که آنها [آنان] را او تعالی فراموش کرده است.  
✓ «آنها» در این سه نمونه صورتی از یسوند جمع ساز «-ها» است که بدان همخوان خیشومی  
غیراشتقاقی -n افزوده است (برای افزودگی n غیراشتقاقی، نک. صادقی، ۱۳۸۳؛ برای نمونه های  
-hān، نک. صادقی و حاجی سیدآقایی، ۱۳۸۹: ۵۸). این افزودگی در صورت *ihān*- در نوشته های  
فارسیهود متقدم (پاول، زیرچاپ، §۷۹) نیز دیده می شود، که آن را باید بازمانده *ihā*- فارسی میانه +  
-n غیراشتقاقی دانست.

- ص ۱۷۲

سئل نجم الدین عمن قالت له امرأته: مرا برگ [کذا] با تو باشیدن نیست مرا طلاق ده!  
✓ نویسه ای که مصحح در برابر آن «کذا» نوشته است نماینده واژه «برگ» است. کسی را برگ کاری  
بودن یعنی آن کار برای کسی ممکن بودن، چنانکه: «سئل عمن قالت له امرأته: مرا برگ با تو باشیدن  
نیست مرا طلاق ده!» (ص ۲۱۰)

- ص ۱۷۳

سئل عمن قال: ان فعلت كذا فحلال واحد من حلال الله تعالى على حرام. ثم قال: عينت به لحمل  
الابل. و له امرأة. ثم فعل ما حلف عليه؟ فكتب: زن طلاق شده است و استوار نداشتش در لنج  
می گویند [کذا].

✓ «(در) لنج» را در این جا به گمان باید در جایگاه «لنجیده» و به معنای «هشته» و «طلاق داده» از  
مصدر «لنجیدن» گرفت. «لنجیدن» هم معنای «آهیختن» در معنای «کشیدن» و «بیرون کشیدن»  
است و اسدی (۱۳۱۹: ۶۶) نیز این مصدر را به «آهیختن» معنا کرده است؛ در اصل، این دو از ریشه  
واحد *θang*- هستند (رایشلت<sup>۱</sup>، 1911: 234؛ نیز: حسن دوست، ۱۳۹۳، ج ۴: ۲۵۳۲). خود «آهیختن»  
و مشتقات آن نیز به صورت «آهیچندن» ← «آهنچیدن» ← «آهنجیدن» در معنای «هشتن» به کار  
رفته است: «فیقول الزوج: آهیچندم ترا از خویشتن به این شرطها.» (ص ۱۷۹)؛ «فقال للمرأة: تو خویشتن  
را <بخر> ازین مرد بکابین و هزینه عدت به یک طلاق، آهیچندی؟ فقال: آهیچندم.» (ص ۱۷۹)

نادرستی ها

- ص ۷۹

خدای تو را نشانده تا خدای تعالی همه آن کند که تو گویی.

✓ جایگاه پس اضافه «را» در این نمونه درست نیست. با توجه به کفر بودن لفظ، چنین می نماید که منظور چنین باشد: [مگر] تو خدای را نشانده ای که همه آن کند که تو [می] گویی. در رساله دیگر همین مجموعه (ص ۴۹)، این جمله بازگو شده است و از آن می توان به ضبط درست دست یافت: «خدای را تو نشانده» تا خدای تعالی همه آن کند که تو گویی.»

- ص ۴۹

اگر کودکی گریه می کند، پدرش را می کند، پدرش را می خواهد، و پدر هم در حال نماز است، مردی گوید: «گریه مکن که پدر تو الله می کند»، این کفر نیست، چون معنایش این است که «خدمت الله می کند».

✓ در رساله دیگر (ص ۸۰) به جای «الله می کند»، «لقاء الله می کند» آورده شده است، و به نظر می رسد که همین درست است: «مگری که پدر تو لقاء الله می کند.»

- ص ۵۱

در مجموع النوازل آمده است: اگر گفت: «خوار [؟] یار گران خواهد شدن» مشایخ اختلاف دارند. وجه کفر همین غیب دانی است.

✓ مصحح در برابر «خوار» نشان پرسش نهاده است. معادل همین جمله در بخشی دیگر (ص ۸۱) آورده شده است: «لو قال رجل ...: ... غله گران خواهد شد! ... عند بعض العلماء يكفر و عند البعض لا يكفر.» با سنجش این جمله با جمله مورد نظر به دست می آید که ضبط درست «خواربار» و برابر «غله» است.

- ص ۵۳

خردمند در کاری نیاید که بسر نتواند بردن [در اصل: بدن].

✓ ضبط دست نوشت درست است، و همخوان طی فرآیند حذف از «بردن» افتاده است. نمونه های این افتادگی در نوشته های دیگر نیز دیده می شود:

پرورش ← پرورش (ترجمه تقویم الصحه، ۱۳۵۰: ۲۰، ۲۹)، خورسند [= خُرسند] ← خوسند (انصاری هروی، ۱۳۶۲: ۵۷۱ [نسخه ب])، سپرز ← سپرز (تاج الأسماء، ۱۳۶۷: ۶۵۰)، خوردگام [= خُردگام] ← خوردگام (تاج الأسماء، ۱۳۶۷: ۴۵۱)، بدرید ← بدید (سورآبادی، ۱۳۳۸، ج ۲: ۸۲۸ [پانویس]). خود «بُدن» به جای «بردن» سه بار در فرهنگ المهدب کُردی نیشابوری (صص ۱۹۲، ۲۲۴، ۲۳۰) به کار رفته است.



- ص ۶۲

بشر نمی باید که خویشتن را از خدای تعالی در گذرانند [در اصل: گذارانید].  
✓ ضبط «درگذارانید» خود درست است و نیازی به اصلاح ندارد. پایانه سوم شخص مفرد در فارسی میانه در اصل *ēd-* است (آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۲: ۷۴) و شاید نمود این پایانه در شماری از موارد همچنان در حوزه ها و روزگاری بدین گونه بوده است. برای نمونه، در نوشته های فارسی نو به خط سُریانی (به نقل از هاشمی زاده ابرقویی، ۱۳۹۲)، این صورت پایانه سوم شخص مفرد دیده می شود: [bīnēd] *bynyd* «بیند» (ص ۲۶)، [gardēd] *grdyd* «گردد» (ص ۲۶)، [xwāhēd] *xw'hyd* «خواهد» (ص ۲۸)، [išnāsēd] *šn'sy'd* «شناسد» (ص ۳۰).

- ص ۹۱

جاهل قال: آنها که علم می آموزند داستانه است که می آموزند!  
✓ «داستانه» در این جا نادرست است. این جمله در بخشی دیگر نیز آمده است: «آنها که علم می آموزد داستانها است که می آموزند...» یا گفت: «تزویر است». (ص ۵۶) گفتنی است که «داستان» در این دو نمونه دگرگشته «دستان» [= مکر و فریب] (با کوتاه شدگی واکه بلند *ā*) است. مؤید آن نیز بخش آخر نقل قول صفحه ۵۶ و نیز این جمله است: «گفتن این که این علوم همه "داستان" است، یا همه "تزویر" است ... سبب کفر می شود.» (ص ۱۰۵) «داستان» به جای «دستان» در نوشته های دیگر، مانند تفسیر بصائر یمینی و فرهنگ صحیفه العذراء (به نقل از بیگدلو، ۱۴۰۰: ۱۰۷) به کار رفته است.

- ص ۹۵

رجل عرض علیه خصمه فتوی علیه جواب الائمة، فردّه و قال: چه باز نامه فتوی آورده ای؟ فقد کفر، لانه ردّ حکم الشرع.

✓ «باز نامه» در این جمله نادرست است. این جمله در رساله های دیگر این کتاب آورده شده است:

«چه بار نامه فتوی آورده ای؟» (ص ۵۷)

«اگر خصمی او، فتاوی ائمه آورده است، او می گوید: چه بارنامه فتوی آورده [ای]؟» (ص ۱۲۶)

بنابراین، «بارنامه» ضبط درست است.

- ص ۵۹

اگر مردی به همسرش گفت: «یا کافره، یا یهودیه، یا مجوسیه»، و زن گفت ... «اگر همچین نمی باشم، با تو نباشم»، یا گفت: «اگر همچینم با تو صحبت ندارم» ... کافر شود. برخی کافر دانند.

✓ دو جمله «اگر همچین نمی باشم، با تو نباشم» و «اگر همچینم با تو صحبت ندارم» در اصل

در این بافت هم معنا باید باشند. در جمله نخست، فعل بند شرط و جزا در مطابقت با یکدیگر منفی هستند؛ ولی، در ضبط جمله دوم، چنین نیست؛ بنابراین، «اگر همچنینم»، بدین گونه، فعلی مثبت است و با مطابقت افعال جمله نخست و نیز با فعل منفی بند جزای جمله خود در نمی سازد. درست «همچنین نیمی» (منفی، با پسوند -ی پایانی) است. جمله پیش رو، در بخشی از رساله دیگر مؤید این ضبط است: «اگر همچنین نیمی با تو صحبت ندارم.» (ص ۹۳)

- ص ۹۴

مسلم قال: مرا هر ساعت رل [کذا] کافری بر می آید! لایکفر بهذا القول.  
✓ مصحح شکل درست را در نیافته است. ضبط «رل» بدین گونه نادرست است. درست «رگ کافری» است، چنانکه در: «مسلمانی گوید: "مرا هر ساعت رگ کافری بر می آید."» (ص ۶۰)

- ص ۹۶

قال واحد من الفلسفة: اگر ازین خمر پاره ای بریزد جبرئیل پیر خویش بردارد! یکفر.  
✓ جمله بدین سان معنایی ندارد. «جبرئیل پیر خویش» در این جا نادرست و درست «جبرئیل به پر خویش» است. بسنجید با جمله پیش رو: «اگر از این خمر، پاره ای بریزد، جبرئیل به پر خویش بردار [د] ش.» (ص ۶۳)

- ص ۶۴

کسی که شطرنج بازی می کند، و همسرش به او گوید: بازی با شطرنج نکن، ... مرد به فارسی گوید: «ایدون که من دشمن خدایم، نشکیم و من رامم» [کذا]. فقیه پاسخ داد بهتر است از زنش جدا شود و تجدید نکاح کند.  
✓ مصحح بخش میانی را در نیافته و نشان پرسش نهاده است. دشواری این بخش در «من رامم» است. ضبط درست در اصل «نشکیم و نیارامم» است: «فقال الزوج بالفارسیة: ای دون که من دشمن خدایم نشکیم و نیارامم!» (ص ۹۷)

- ص ۹۸

و آنچه در زمان ما شایع شده است و پیش تر، عورات مسلمانان بدان مبتلاند، آن است که به وقت آن که آبله کودکان را بیرون آید ... آبله صورتی از شکر کرده اند و آن را می پرستند.  
✓ «پیش تر، عورات» در این بخش نادرست مسلم و درست «پیش تر عورات» است.

- ص ۱۱۳

اگر گوید: خ... از آسمان می بینند، کافر شود.  
پانویس مصحح: شاید: خدای مرا از آسمان می بیند! به هر حال یک کلمه محو شده است.

✓ این جمله درباره مسئله مکان مندی خدای است و در رسالات گردآوری شده دیگر در همین کتاب نیز بدان پرداخته شده است. مشابه همین جمله در صفحه ۷۵ به چشم می خورد: «اذا قال: خدا فرو می نگرد از آسمان، او قال می بیند ...، فهذا الکفر عند اکثرهم.» بنابراین دریافت می شود که مسئله درباره باور نادرست به مکان مندی خدا است و دیگر این که جمله مفعول صریحی ندارد (چنانکه مصحح گمان کرده است). بنابراین، این جمله را بر پایه جمله دیگر نقل شده بدین گونه می توان بازساخت: اگر گوید: «خدا از آسمان می بیند»، کافر شود.

- صص ۱۱۳، ۱۱۴

اگر گوید: خدای با زبان تو پس بیاید، من چگونه آیم.  
هیچکس با تو پس نیاید.

✓ ضبط درست جمله درست، به جای «پس بیاید»، «بس نیاید»، و ضبط درست جمله دوم «بس نیاید» است. تبدیل «ب» به «پ» در این نمونه ها به گمان از سوی مصحح انجام شده است. «بس نیامدن» به معنای ناتوانی در برابری با کسی است (نک، سرواژه «بس آمدن» در لغتنامه دهخدا).

- ص ۱۱۵

اگر گوید: من بوده و نابوده ندانم، کافر شود.

✓ این جمله، با این ضبط، بیان گر لفظ کفر نیست. یکی از دسته های کفریات ادعای غیب دانی است و جملاتی در این باره در این کتاب آورده شده است. ضبط درست به جای «ندانم» در اصل «بدانم» است؛ بسنجید: «اگر گفت: "من بوده و نابوده بدانم" این کفر است؛» (ص ۵۱)؛ نیز: «ولو قال: من بوده و نابوده بدانم! یکفر.» (ص ۸۱)

- ص ۱۱۵

اگر گوید: اگر نا... بر خدای بودی به وی نگریدم، کافر شود.

پانویس مصحح: در اصل ناخوانا.

✓ بخش ناخوانا باید چنین باشد: «\*فلان پیغام»- بر. بسنجید با: «اگر فلان پیغامبر بودی، من با وی نگریدم.» (ص ۵۱)؛ نیز نک. ص ۸۱.

ص ۱۱۵

اگر مردی زن خود را گوید: من سیم ندارم.

زن گوید: دروغ می گویی.

✓ این بخش بدین گونه تا تمام است. در رساله دیگر همین مجموعه، ادامه آن آورده شده است:

«مرد بگوید: اگر انبیاء و ملائکه شهادت دهند که "مرا سیم نیست" تو تصدیق نمی کنی؟ زن گوید:

تصدیق نمی‌کنم. در مجموع النوازل، او را کافر می‌داند.» (ص ۵۱)

- ص ۱۱۷

اگر گوید: مردمان از بهر ... نماز کنند، کافر شود.

پانویس مصحح: در اصل سیاه شده. کلمه «نماز» هم حدسی است.

✓ درست چنین است: «مردمان از بهر ما نماز کنند» مؤید آن جمله پیش رو است که در بخشی دیگر آورده شده است: «مردمان از بهر ما می‌گذارند.» (ص ۵۳)

- ص ۴۸

اگر مادری به فرزندش گوید: چرا این کار کردی؟ گوید: والله نکردم. مادر گوید: «تو و مه و الله!» (۴۸)

✓ بخش پایانی بدین صورت نادرست است و معنایی در بر ندارد. درست: «مه تو و مه و الله تو» است، چنانکه در بخشی دیگر بازگفته شده است: «مادر گوید: مه تو و مه و الله تو.» (ص ۱۲۴)

- ص ۱۲۹

اگر مردی را که موی لب سنت کرده است، کسی می‌گوید که سببت بسنت کرده [ای] اگر بوجه اهانت سنت گوید، کافر شود. ۱۲۹

پانویس مصحح: در اصل کلمه‌ای شبیه «بست» یا «بسنت»

✓ درست پست کردن موی لب یا سببت است. «پست کردن» در این جا برابر «قص» (در «قص الشارب») است. بسنجید با: «[اگر] دیگری بگوید: "سببت پست کرده ..." یا ... "این چه رسم است سببت پست کردن ..." اگر اینها از روی طعن به سنت ... باشد، کفر است.» (ص ۵۲)

- ص ۱۹۶

إذا حلف رجلاً بهذه اللفظة: که اگر فلان روز ده درم به من راست نکی [کذا] به فلان جا، هر زنی که به زنی کنی از تو بسه طلاق!

✓ «نکی» در این جا برابر «نکنی» است. «راست کردن» به معنای «فراهم کردن» است (نک. لغتنامه دهخدا، ذیل همین سرواژه).

### فهرست واژه‌ها و عبارات اندک یاب

بایسته می‌بود که جامع این نوشته‌ها فهرست‌هایی برای اصطلاحات و واژه‌های گوناگون این کتاب فراهم می‌آورد، تا خوانندگان بدین داده‌ها، به آسانی و بدون جستجوی زمان بر، دست یابند. نمونه‌ای از این فهرست‌ها یکی فهرست واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به طلاق است که با عبارات گوناگون فارسی بیان شده است. برای نمونه، برای معنای «طلاق دادن، هشتن»، عبارات پیش رو به کار برده شده است: آهیچندن [= آهنجیدن] (ص ۱۷۹)، به خدای بخشیدن (ص ۱۷۵)، پای گشاده کردن

(صص ۱۷۵، ۱۸۱)، پای گشادن (ص ۱۷۵)، چنگک بازداشتن (ص ۱۷۵)، در کار خدای کردن (ص ۱۷۵)، دست بازداشتن (ص ۱۷۵)، رها کردن (ص ۱۷۵)، بیکه کردن (ص ۱۷۴).

در ادامه، فهرستی از واژه ها و عبارات اندک یاب آورده می شود:

انگله (۱۹۲)

بارنامه (۵۷)

بازاستدن (۶۷)

باشیدن (۵۹، ۹۳، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷)

بخششی (۸۵)

بزرگری [= فلاحت] (۱۹۹)

بر سر آوردن [= حاصل کردن] (۵۴)

بس نیامدن [= حریف نشدن با کسی در زور و قوت] (۴۹، ۸۰)

بکار بودن [= لازم بودن] (۵۴)

بندیده [= بسته] (۱۶۹)

بی ادبانه (صفت) (۱۴۴، ۱۴۶)

بی نمازی [= نماز نگزاردن] (۵۳، ۸۶)

پاس کاری [= نگهبانی] (۵۶، ۹۰ [با «ب»])

پای کسی گرفتن [= به کسی تمسک نمودن] (۴۶، ۴۷، ۷۵)

پرستشگری (۱۴۹)

پیش کردن [= پیشه کردن] (۵۰)

جولاهه بچه (۵۱، ۸۲، ۱۱۵)

چشم گرم کردن (۱۹۵)

حجت آگنده (۵۹، ۹۳)

خدای ناترس (۱۷۸)

خدوک (۲۱۸)

خوردداشت [= خُردداشت] (۱۲۹)

داستان [= دستان، مکر] (۵۶)

دانشمندک (۵۷، ۹۱، ۱۳۴)

دانشمندی (۵۶، ۵۷، ۱۱۹)

دروذگر (۵۷، ۹۱)

دروغی [= کاذب، ساختگی] (۹۹)

درویشک (۸۱)

دست اژه (۱۲۰)

دست بردن [= پیشی گرفتن]

دستره [= دست اژه] (۹۱، ۵۷)

رضامندی (۱۵۸)

رهی وار (۹۷، ۶۴)

روبروئی [= رودرو] (۱۴۰)

رونده [= روا، نافذ] (۴۷)

ریمناک (۵۱)

ریو (۷۷)

ساما کچه (۱۹۲)

سیاهه مادر (۱۹۸)

شسته کردن (۱۴۰)

طلبنده (۱۴۲)

علویک (۹۱، ۵۷)

غمی [= غمگینی] (۱۴۱)

فرسته [= فرشته] (۴۹)

فرو گذاشتن [= نادیده گرفتن] (۸۳)

فرونگریستن (۷۵، ۴۶)

فریشته (۱۱۵، ۱۱۴)

قزاگند (۱۹۳)

قلتبانگی کردن (۲۰۸)

کارگریز (۸۷)

کدبانویی (۲۱۹)

کرمچه (۱۸۹)

کرنج (۹۸، ۶۵)

کندوری (۵۲)

کیسه دریده (۸۹، ۵۵)

گران جان (۸۳)

مایان ج. «ما» (۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۹)

مزدورکار (۸۷)

مست کرده [= مُسکِر] (۶۳، ۹۶)

نآفریده (۶۵)

ناباشیده (۱۷۶، ۱۷۷)

نابوده (۵۱، ۹۸)

ناجوان [= ناجوان مرد] (۱۸۴)

ناحفاظی کردن (۱۹۱)

ناساخته [= نآآماده] (۴۷، ۷۶)

نام داری [= شهرت] (۱۴۳)

نشتن [= نشستن] (۵۳)

نشته [= نشست] (۴۷)

هشتن (۱۷۴)

هشته (۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۰۶)

کتاب از نادرستی های املایی و ویراستاری نیز برکنار نیست، و در این نوشته به این نادرستی ها اشاره نشد. امید است که در چاپ های بعدی، نادرستی های گوناگون راه یافته زوده شود و نمایه های بایسته نیز فراهم آورده و به پایان کتاب افزوده شود.

## منابع

- ابویقوب تبریزی، یوسف بن علی (۱۳۹۸). قصه سلیمان (متنی کهن از حوزه زبانی آذربایجان). به تصحیح علیرضا امامی و اردوان امیری نژاد. تهران: انتشارات دکتر محمود افشار با همکاری انتشارات سخن.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد (۱۳۱۹). لغت فرس (با ملحقاتی چند). به تصحیح عباس اقبال. تهران: چاپخانه مجلس.
- اسفراینی، شاهفور بن طاهر (۱۳۷۵). تاج التراجیم فی تفسیر القرآن للأعاجم. به تصحیح نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی؛ مؤسسه نشر میراث مکتوب.
- آقامحمدی، امیرحسین (۱۳۹۷). تحقیق در نسخه خطی تفسیر کهن نجف (نسخه شماره ۲۹۵۳۸ مکتبه الحیدریه). پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تهران.
- آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد (۱۳۸۲). زبان پهلوی: ادبیات و دستور آن. تهران: معین.
- انصاری هروی، عبدالله بن ابومنصور هروی (۱۳۶۲). طبقات الصوفیه: تقریرات شیخ الاسلام ابواسمعیل عبدالله انصاری هروی. به تصحیح محمد سرور مولایی. تهران: توس.
- بخشی از تفسیری کهن به پارسی (۱۳۷۵). به تصحیح مرتضی آیه الله زاده شیرازی. تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله؛ دفتر نشر میراث مکتوب.
- بیگدلو، میلاد. (۱۴۰۰). «تفسیر بصائر یمینی: کاستی ها و بررسی ویژگی های آوایی». آینه پژوهش. ۳۲ (۱۹۰): ۲۹۷-۳۱۶.
- بیگدلو، میلاد (۱۴۰۱ [زیر چاپ]). نگاهی به فرهنگ های حلیمی (بررسی ویژگی های زبانی). گزارش میراث. ۳ (۹۰-۹۱).
- پاول، لودویگ (زیر چاپ). دستور زبان فارسیهود متقدم. ترجمه میلاد بیگدلو. تهران.
- تاج الاسبامی (تهذیب الاسبام) (۱۳۶۷). به تصحیح علی اوسط ابراهیمی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

- ترجمه تقویم الصحة (از مترجمی ناشناخته) (۱۳۵۰). به تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ترجمه تفسیر طبری (۵۶۳ هـ). کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران. میکروفیلم شماره ۶۲.
- ترجمه قرآن ماهان (۱۳۸۳). به تصحیح محمود مدبری. کرمان: دانشگاه شهید باهنر (کرمان).
- ترجمه تفسیر طبری. کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران. ریزفیلیم شماره ۸۲۷ [شماره ۶۲۳۰ و ۶۲۳۱].
- جعفریان، رسول (۱۴۰۰). الفاظ کفر در مذهب حنفی: پیشینه. در: الفاظ کفر فارسی در فقه حنفی (کفریات زبانی در میان عامه (صص ۱۱-۴۲). تهران: علمی.
- جهاننیده، عبدالغفور (۱۳۹۶). فرهنگ بلوچی فارسی: شامل بیش از شصت هزار واژه و اصطلاح بلوچی و معنی آن‌ها به فارسی (با مقدمه دکتر علی اشرف صادقی). تهران: معین.
- حاجی سیدآقایی، اکرم السادات (۱۳۸۹). «لزوم بازنگری در تصحیح قصص الانبیای نیشابوری». آینه میراث. سال هشتم، ضمیمه ۱: ۱-۱۱۱.
- حسن دوست، محمد (۱۳۸۹). فرهنگ تطبیقی-موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- حسن دوست، محمد (۱۳۹۳). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه نشر آثار. رواقی، علی (۱۳۴۸). «ساختمانی از فعل ماضی». دانشکده ادبیات و علوم انسانی. ۳۸۱-۳۹۳.
- سمرقندی، عمر بن حسن (۱۳۵۴). منتخب رونق المجالس و بستان العارفین و تحفة المریدین: بر اساس نسخه مورخ ۵۴۲ هجری. به تصحیح احمد علی رجائی. تهران: دانشگاه تهران.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق (۱۳۳۸). ترجمه و قصه‌های قرآن از روی نسخه موقوفه به تربت شیخ جام مبتنی بر تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری. تهران: دانشگاه تهران.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۸۳). «دو تحول آوائی در زبان فارسی (حذف و اضافه شدن صامت «ن» بعد از مصوت‌های بلند)». زبان‌شناسی. ۱۹ (۳۸): ۱-۹.
- صادقی، علی اشرف و حاجی سیدآقایی، اکرم السادات (۱۳۹۰). «بعضی شکل‌های ناشناخته شناسه‌ها در فارسی قدیم». ویژه‌نامه فرهنگستان (دستور). ۷: ۳-۵۷.
- فرهادی راد، یوسف (۱۳۸۱). بررسی ریشه‌شناسانه واژگان گویش بافت. کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
- قرآن مترجم [نسخه خطی]. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی. به شماره ۶۳۱.
- کردی نیشابوری، یعقوب، المهذب. کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی. دست‌نویس شماره ۵۳۵/۲س.
- کیا، محمدصادق (۱۳۹۰). واژه‌نامه شصت و هفت گویش ایرانی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هاشمی‌زاده ابرقویی، فاطمه (۱۳۹۲). بررسی متن‌های فارسی به خط مانوی از تورقان (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه بوعلی سینا، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

Lazard, G. (1963). *La Langue des plus anciens monuments de ja prose persane*. Paris: Librairie C. Klincksieck.

Mackenzie, D. N. (1986). *A Concise Pahlavi Dictionary*. Oxford: Oxford University Press.

Reichelt, H. (1911). *Avesta Grammar: Texts, Notes, Glossary and Index*. Strassburg: Karl, J. Trubner.

Sadeghi, A. (2015). Rare forms of personal endings in some Classical Persian texts. In Szántó, Iván (Ed.). *From Aṣṭ to Zā'id: Essays in Honour of Éva M. Jeremiás* (pp. 239-247). Piliscsaba: Avicenna Institute of Middle Eastern Studies.

Weber, D. (2007). Pahlavi Morphology. In Kaye, A. S. (Ed.). *Morphologies of Asia and Africa* (Vol. 1). Indiana: Eisenbrauns.

Windfuhr, G. (2011). *Persian Grammar: History and State of its Study*. Berlin, New York: De Gruyter Mouton.